

جنجال بر سر آوردگاه توهم؛ امریکا لولو نیست!

میثم هاشمی

Showan_sh@hotmail.com

الف؛ میم؛ ر؛ ی؛ کاف، الف یعنی امریکا!

همین شش حرف نه کمتر و نه بیشتر!

ترس از امریکا و بد بینی نسبت به سیاست آن دیر زمانی ست که اذهان عمومی مردم جهان و بخصوص ایران نقش بسته است. در ایران بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ این روند رو به فزونی گذاشته است و امروز بعد از نیم قرن از این واقعه البته دردناک امریکا برای ایرانیان تبدیل به قدرتی مرموز، سری و بلامنازع شده که متأسفانه در هر واقعه ای سیاستمدارانش را وامیدارد تا بدنبال رد پایی از امریکا بگردند و مسائل را به این کشور مربوط کنند در حالیکه در هر یک از این واقعه ها اگر موافقت و همکاری نیروهای ناآگاه داخلی نبود هیچکدام به وقوع نمی پیوستند و ما دچار این عقب ماندگی و پشیمانی نمی شدیم. حتماً موافقتی بوده که این موقعیت ها را ایجاد کرده است و گر نه هیچ قدرت خارجی بدون حمایت داخلی ریسک نمی کند.

این تجسس ها برای پیدا کردن رابطه امریکا با وقایع جاری بیشتر مربوط به مرتفع کردن دو نیاز می شود که یکی سلب مسئولیت از خود و دیگری تطهیر ایدئولوژی از عدم کارکرد صحیح آن است.

بطور مثال در قضیه ۲۸ مرداد کسی از خود نمی پرسد که چرا نیروهای داخلی و مردم در برابر کودتا مقاومت نکردند؟ چرا حزب خیانت کار توده و ناآگاهانی مانند آقایان خلیل ملکی، بقائی و ابوالقاسم کاشانی با عدم حمایت از دولت مردمی مصدق و سکوت در برابر کودتاچیان داخلی بطور ضمنی کودتای به اصطلاح امریکائی را حمایت کردند؟

از مخالف و موافق همه سعی می کنند جویری القاء کنند تا تمام تقصیرها را در نهایت به گردن امریکا و سیاست استعمارش بیاندازند و این عمل نشان از آن دارد که می خواهند مسئولیت ناپذیری خود را توجیح کنند و نوعی از خود رفع مسئولیت کنند.

و دیگری اینکه با ظهور ایدئولوژی مسئولیت ها به گردن موجود مرده ای افتاد که نقش راهبر را داشت و سیاسیون نقش مدافع آن را بازی می کردند و می کنند یعنی بازهم گریز از مسئولیت پذیری مطرح است. اینها پشت این بت خود را مخفی می کردند و با ملت سخن می گفتند. پس از مدتی آقایان فهمیدند که شکست ایدئولوژی در راهبردها کلیه مدافعان را زیر سؤال می برد بنابراین با تقویت بخش دشمن سازی در ایدئولوژی شروع به دشمن تراشی کردند.

به این ترتیب با بروز هر مشکلی کمیته ای از مدافعان تشکیل و مالی خولیایی وار شروع به پیدا کردن رد پای دشمن خیالی می کردند تا از سقوط ایدئولوژی حاکم جلوگیری کنند و چه دشمنی بهتر از امریکا که از دیر باز تا کنون مورد اتفاق نظر سیاستمداران برای گریز از ناکارآمدی دستگاه حاکم بوده است.

اما این آوردگاه بیشتر زائیده توهم و خیال سیاست مدارانی است که بیش از حد لازم امریکا را بزرگ و خطرناک جلوه می دهند. شاید تحت تأثیر فیلم های هالیوودی قرار گرفته اند، شاید نیم قرن ناکامی عمومی اینان را در سیکل بسته امریکا گریزی قرار داده است و هزاران شاید دیگر. و اینک امریکا به بتی ترسناک تبدیل شده که کسی جرأت اظهار نظر در مورد سیاست های آن را ندارد. چیزی مانند تصورات و خرافات غلط مذهبی که کسی در موردش جرأت اظهار نظر ندارد. اگر شخصی یا گروه بخت برگشته ای مورد حمایت این کشور قرار گیرد فارق از هر نظر و عقیده ای که دارد محکوم است، وابسته است و تمام اصول و نگرشش زیر نخله نحس غریزدگی و سرسپردگی مدفون می گردد و مورد شدیدترین بیحرمتی ها قرار می گیرد. اگر این کشور در عملش عدالتی نهفته باشد به بی عدالتی تعبیر می گردد، جنبه های منفی اعمالش بزرگنمایی شده و محاسن آن بطور کامل فراموش می شود و به تمام اقداماتش با عینک بدبینی نگریسته می شود.

در نهایت امریکا یا بهتر بگوییم سیاست مداران امریکائی شده اند لولو سر خرمن جهان و بخصوص ایران که گروهی با سوء استفاده از نوع نگرش اشتباه اجتماعی به این کشور برای مخفی کردن بی لیاقتی شان در اداره کشور و گروه دیگر برای منکوب کردن نظریات گروه رقیب از آن استفاده می کنند. امریکا قدرتمند است که هست، اقتصادش قوی هست که هست، سیاستش حساب شده است که هست ما باید از این فرصت استفاده کنیم، ما باید موازنه را به سود خودمان بگردانیم همانطور که مردمان بوسنی از این قدرت برای استقلالشان استفاده کردند. آیا این کشور اکنون مستعمره است؟ استثمار شده؟ یا اینکه از امکاناتی که در جنگ اروپا و امریکا با یوگوسلاوی برایشان فراهم شد نهایت استفاده را بردند تا استقلالشان را تثبیت کنند و راه آینده شان را هموار. امریکا با حکومت دیکتاتور میلوشویچ درگیر شد که چرا مردم سنی نباید از موقعیت بدست آمده استفاده می کردند؟

در واقع موضوعی که مطرح می شود این نیست که چطور باید با امریکا و سیاست گزارانش مقابله کنیم و از قدرتشان بکاهیم چون ما در حد و اندازه های امریکا نیستیم بلکه به عکس موضوعی که مطرح می شود اینست که باید بدانیم چگونه می توان از این سیاست ها و جنگ قدرت ها در جهت تأمین منافع ملی استفاده کرد و با کمترین هزینه بهترین استفاده و کمترین خسارت را متحمل گردید. با مخالفت و راهپیمائی کلیشه ای کاری به سامان نمی رسد. این راهپیمائی ها اگر فردا با شلیک اولین موشک شیمیائی و میکربی رژیم صدام به پایان نرسد، با گذر زمان از تب و تاب می افتد اما آنچه که می ماند باز همان منافع بلند مدت کشورهای ضعیف است نه این راهپیمائی های فصلی و موسمی.

نباید دست روی دست گذاشت؛ مردم افغانستان با قیام خود همزمان با حمله امریکا راه آینده را هموار کردند و خسارات را به حداقل رساندند اما به عکس مردم عراق با عدم قیام خود خسارات مالی و جانی را به حداکثر میزان ممکن می رسانند و منافع ملی خود را به خطر می اندازند چون هر موشکی که به

خاک عراق اصابت می کند، تأسیسات زیربنائی و نیروی انسانی ای را نابود می کند که فردا ملت عراق نیاز مبرمی به آن پیدا خواهند کرد .

باید شرایط را سنجید و اقدام مقتضی را به انجام رساند همانگونه که فرانسه اینک دست دوستی با امریکا می دهد و دیگر بر موضع ضد جنگش اصرار نمی ورزد و آلمان و روسیه از امریکا می خواهند زودتر تکلیف جنگ را یکسره کند چون منافع شان را در خطر میبینند .

در این دنیا و این زمانه هیچ کشور قدرتمند و پیشرفته ای دلش برای ملت های جهان سومی نمی سوزد مگر اینکه منافعش ایجاب کند که دلسوزی ظاهری نماید و یا با تبلیغات گسترده رسانه ای احساسات عمومی جامعه را برانگیزد تا اهداف بلند مدتشان را تأمین کنند .

در جهان امروز منافع حرف اول و آخر را می زند نه سازمانهای حقوق بشر یا سازمان ملل و در نهایت افکار عمومی مردم دنیا .

همان منافعی که در زمان جنگ ایران و عراق با وجود میلیون ها کشته و زخمی افکار عمومی جهان را دچار عذاب وجدان نکرد!

همان منافعی که در سال ۱۹۹۱ ایجاب کرد تا در مقابل کشتار وحشیانه بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر غیر نظامی عراقی توسط حکومت جلال صدام حسین کسی راهپیمائی نکند و احساساتی برانگیخته نشود!

همان منافعی که در جنگ جامعه جهانی با افغانستان سبب سکوت سنگین محافل خبری و عدم انعکاس مسائل جنگ و سانسور اخبار تلفات غیر نظامیان جنگ گردید!

همان منافعی که کشتار مردم فلسطین توسط اسرائیل را محکوم نمی کند و در صدد رفع مشکلات غیر نظامیان فلسطینی بر نمی آید!

همان منافعی که کشورهای توسعه یافته جهان را بر آن می دارد تا در مواردی مانند عراق ۷۰۰ کشته را آنقدر بزرگ کنند و جنگ روانی- تبلیغاتی راه بیاندازد که انگار جهان و بشریت در حال نابودی است و در موارد دیگر با بازتاب کمتر خبرهای مربوط به آنها و در راستای تأمین منافع خود بی تفاوتی از کنارشان بگذرند و احساسات عمومی را بر نیانگیزند تا کمترین میزان آگاهی عمومی و راهپیمائی در مخالفت با آنها صورت گیرد .

در نهایت اینجا کسی که مغموم می ماند ملت های جهان سومند که بقول معروف حمال مظلمند ، وگرنه زمانی که سران کشورهای توسعه یافته بر سر منافع به توافق می رسند سر ملتها (بخصوص عراق) است که بی کلاه می ماند . بعلت اینکه هم نیروی انسانی را از دست داده است ، هم منابع زیربنائی اش را ؛ اکنون باید آنقدر نفت بفروشند تا هم منافع همین کشورهایی که ظاهراً سنگش را به سینه می زند تأمین کنند و هم کشورشان را آباد گردانند.